احمد عربلو

بی‌سوادی هم دردیه!

باز هم بی‌سوادی!

در عصر قاجاریه حتی بی‌سوادترین و بی‌مایه‌ترین افراد می‌توانستند به بهانهٔ داشتن نسبت با صدراعظم و یا وزیران و شاهزادگان، به مقامات مهم برسند. یکی از این افراد که در عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به مقام‌های مهمی نظیر «ادارهٔ بیوتات سلطنتی» و «تدارکات قشون» رسید، **حاج‌محمدعلی‌خان امین‌السلطنه** بود. وی ابتدا شوهرخواهر **امین‌السلطان**(اتابک) بود و بعد داماد مظفرالدین شاه شد. دختر اتابک را هم به عقد ازدواج پسر بزرگ خویش **خازن‌الدوله** درآورد. این شخص مردی بی‌سواد و عامّی بود. آقای **مهدی بامداد** در کتاب شرح حال رجال ایران می‌نویسد:

«در باب بی‌سوادی و عامی بودن او، یکی از اشخاصی که با وی محشور بود، به نگارنده نقل کرد و می‌گفت که حاج امین‌السلطنه به قدری عوام و اُمّی بود که غالب الفاظ را به غلط ادا می‌کرد: از آن جمله می‌گفت: در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۲۶۶ خورشیدی) که در تهران تراموای اسبی ایجاد شده بود، یکی از روزها که [در خانه] روضه‌خوانی داشت، به روضه‌خوان گفت: امروز خوب است برای من روضهٔ تراموای بخوانی.

روضه‌خوان از این حرف او خیلی تعجب کرد و متحیر گردید که روضهٔ تراموای چه روضه‌ای است و پیش خود تصور کرد که ممکن است برای تراموای هم به تازگی روضه‌ای درست شده باشد و یا درست کرده باشند و او مسبوق نیست. بعد معلوم گردید مقصود وی از روضهٔ تراموای، روضهٔ **طرماح‌بن‌عدی** از اصحاب امیرالمؤمنین **علی** و **حسین‌بن‌علی** علیهما‌السلام است.[1]»

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانهٔ خود راجع به بی‌سوادی و بی‌اطلاعی او می‌نویسد:

«۶ رجب ۱۲۹۸: در نهار، **عضدالملک** صحبت انداخت که سفیر عثمانی تعریف از شاه می‌کرده است، خانهٔ **میرزاسعیدخان(مؤتمن‌الملک**، وزیر امورخارجه). شاه فرمودند که استعجاب کرده بوده است! امین‌السلطنه که سبب ترقی او زشتی صورت و خرافت سیرت است، شخص بی‌سواد و بی‌فهمی است؛ جز خندهٔ قاعده، معلومات دیگری ندارد و سالی سی هزار تومان مداخل دارد، دو سه بار پرسید: استعجاب چه معنی دارد؟

بالاخره من به تنگ آمدم و گفتم: حیوانی است که چهارگوش و سه چشم دارد. خیلی خفیف شد.»

و البته چنین آدم بی‌سوادی، به مناسبت خویشی با امین‌السلطان، مشاغلی چون جامه‌داری خاص و تدارکات عسکریّه را نیز اشغال کرده بود که بسیار پردرآمد بود.

اگزوزهای خراب!

در زمانی که بوذرجمهری[2] تازه فرمانده لشگر یکم شده بود، ارتش چند ارابهٔ زره‌پوش از آلمان خریداری و وارد کشور کرد.

با رسیدن زره‌پوش‌ها، رضاشاه به فرماندهان ارشد دستور داد تا با ابزار و آلات واحدهای مکانیزه، مانند زره‌پوش‌های تازه خریداری شده، آشنایی حاصل کنند. به همین خاطر **کریم آقاخان بوذرجمهری**، یک روز تمامِ وقت خود را صرف پرسیدن و آشنایی با قطعات زره‌پوش‌ها کرد. افسر

مربوطه مرتباً توضیح می‌داد که: این فرمان است. این شاسی، این موتور، و این ساسات است. این دلکو و این هم «اگزوز» است...

عبارت «اگزوز» در ذهن بوذرجمهری نقش بست و به یادش ماند. در آن ایام هر هفته یکی دو بار مانور لشگر انجام می‌شد و غالباً هم شاه با ولیعهدش (محمدرضا) می‌آمد و تمرین را که به اصطلاح انگلیسی «اگزرسایس» گفته می‌شد، تماشا می‌کرد. در یکی از روزها وقتی افسر مربوطه گزارش داد که هنگ سوم لشگر یکم برای «اگزرسایس» رفته است، بوذرجمهری با سابقهٔ قبلی که از کلمهٔ «اگزوز» داشت، به فکر فرو رفت، ولی چیزی نگفت. زیرا مبهوت بود چه‌طور این کلمه این‌جور در جاهای متفاوت به کار می‌رود و غافل از اختلاف تلفظ آن‌ها بود.

بدین‌جهت، روز بعد که باز تمرین برقرار و کلیهٔ سران لشگر و وزیر جنگ و رییس ارکان حرب هم در محل مانور حاضر بودند، به محض آن‌که تمرین ضعیف از کار درآمد و حاضران از مانور بد و خراب‌کاری سربازان ابراز ناراحتی کردند، بوذرجمهری که بسیار ناراحت شده بود، فوراً افسران را خواست. در حضور جمع آن‌ها، چند قدم عقب و جلو رفت و گفت: «شما پدرسوخته‌ها امروز آبروی مرا بردید. آخر این چه وضع کار است؟ مخصوصاً در روزی که باید بهتر عمل کنید. «اگزوزتان» خراب است و انسان شرم دارد به آن نگاه کند!»

سرلشگر مستهلک شده!

سرلشکر کریم آقاخان بوذرجمهری به علت بی‌سوادی همیشه سعی داشت لغات مشکل و جدید را که می‌شنید، به خاطر بسپارد و برای اظهار فضل، در موقع خود، آن را برای دیگران بازگو کند. از قضا روزی **موسیو مگرویچ‌خان** (رییس حساب‌داری شهرداری تهران) ضمن تقدیم صورت حساب سال گذشته، گفته بود: «قربان! برای حفظ آبروی خودِ بلدیه هم که شده، باید کاری کرد تا حساب بدهکاری‌های بلدیه هر چه زودتر مستهلک شود...»

بوذرجمهری عبارت «مستهلک» را به خاطر سپرد و از آن پس در پی فرصتی بود تا به مناسبتی رؤسای شهرداری را احضار و دانستن این لغت را به رخ آن‌ها بکشد!

اتفاقاً در همان تاریخ از سوی **رضاشاه** پهلوی احضار شد. شاه از وضع شهر و ساختمان‌های خراب و خیابان‌های کثیف اظهار نارضایتی کرد. بوذرجمهری پس از مراجعت از دربار فوراً به شهرداری رفت، رؤسای دوایر را جمع کرد و نارضایتی رضاشاه را به اطلاع آن‌ها رساند. در این حین یادش آمد که واژهٔ مستهلک را باید به هر نحوی شده به کار ببندد(!) این بود که در ادامهٔ سخنان خود گفت: «من از شما توقع دارم کاری کنید که شهر تهران وضع آبرومندی پیدا کند و این بار که حضور اعلاحضرت همایونی شرفیاب شدم، تهران به طور کلی مستهلک شده باشد تا آبروی ما جلوی خودی و بیگانه نریزد!»

پی‌نوشت

۱. مهدی بامداد، شرح‌حال رجال ایران، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲. بوذرجمهری (کریم آقاخان) در دورهٔ سلطنت رضاخان، مدت‌ها فرماندهٔ لشگر اول و مدتی هم شهردار تهران بود. او سواد نداشت و بلاهت از سرورویش می‌بارید. از اتفاقات بامزه‌ای که او در اثر بی‌سوادی، عامل آن بود، حکایت‌های عجیبی نقل شده است.